

بسم الله الرحمن الرحيم

ملاحظه فرمودید که مرحوم شیخ انصاری **أعلى الله مقامه الشريف** راجع به کلام مرحوم کاشف الغطاء احتمالاتی را مطرح کرده و کلام ایشان را مورد مناقشه قرار دادند. نتیجه گرفتند که همان طور که قطع برای غیر قطاع حجیت دارد، برای قطاع - کسی که از یک سبب غیر متعارف که عادتاً آن سبب، سببیت برای قطع ندارد، قطع پیدا می کند. و گفتیم به معنای کثیر القطع نیست و حتی آن معنایی که صاحب کتاب **أوثق** که از حاشیه های خوب رسائل هست، معنا کرده اند که عبارت از سریع القطع است نیز صحیح نیست - نیز حجیت دارد.

بیان صاحب جواهر در حجیت قطع قطاع

البته بعد از مرحوم کاشف الغطاء، اساتیدی از بزرگان علم اصول مثل مرحوم صاحب جواهر، مرحوم صاحب فصول نیز قائل هستند که قطع قطاع حجیت ندارد. صاحب جواهر در جلد 12 جواهر الکلام، صفحه 422 فرموده است: **أما من كان كثير الظن أو القطع فالظاهر البناء على ظنه و قطعه إلا إذا كان ما استفاد منه الظن أو القطع معلوم** یعنی مستند ظن یا قطعش روشن باشد و کان لا استفاد منه ذلك عند العقلاء عقلاً از این سبب، ظن یا قطع حاصل نمی کنند، **فإنه حينئذ يشكل البناء عليه**. بنابراین، ایشان نیز مثل مرحوم کاشف الغطاء قائل شده است که بنای بر اعتبار قطع قطاع مشکل است و آن را حجت نمی دانند. مرحوم صاحب فصول نیز همین عقیده را دارند. حتی اگر یادتان باشد، مرحوم شیخ در رسائل تعبیر به «قد اشتهر في السنة الاصوليين يا السنة المعاصرين» دارد که قطع قطاع حجیت ندارد.

نقد کلام مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ این نکته را داشتند که اگر قطع در موضوع دلیلی اخذ شود، مثل آن که مولا بگوید: **إذا قطعت بكذا فتصدق بدرهم**، انصراف دارد به قطعی که از اسباب متعارفه حاصل می شود. و فرمودند: بله، ما کلام کاشف الغطاء مبني بر عدم حجیت قطع قطاع در جایی که قطع به نحو قطع موضوعی است، می پذیریم. مرحوم محقق نائینی نیز در صفحه 64 از جلد سوم فوائد الاصول نیز این تعبیر را دارند و می فرماید: **بأن العناوين التي تؤخذ في ظاهر الدليل تنصرف إلى ما هو المتعارف،** عناوینی که در دلیلی اخذ می شود، انصراف به موارد متعارف دارد. و شاید بتوان گفت که این مطلب در کلام بزرگان شبیه يك ضابطه ای شده باشد که عناوین اخذ شده در ادله احکام، انصراف به فرد متعارف دارد؛ در این صورت که به عنوان ضابطه تلقی شود، آن را در تمامی اصول و فقه جاری می کنند.

اما به نظر می‌رسد که این مطلب قدری قابل تأمل است؛ هرچند عرض کردم بعضی‌ها این معنا را شبیه يك ضابطه و قاعده قرار داده‌اند؛ در علم اصول، در بحث مطلق و مقید، می‌گویند: انصراف يك لفظ از يك معنایی نسبت به يك فرد خاص، منشأ لازم دارد. و می‌گویند اگر منشأ انصراف كثرة الاستعمال باشد، این انصراف درست است؛ اما غلبه وجودی در عالم خارج نمی‌تواند منشأ انصراف باشد؛ اگر گفتیم **جَنَى بِعَالَمٍ**، در صورتی که غالب علما، فقها باشند، نمی‌توانیم بگوییم این عبارت (عالم) انصراف به فقها دارد و مثلاً شامل نحوین نمی‌شود؛ اگر بخواهیم این حرف را بزنیم، باب اطلاق همیشه مسدود می‌شود؛ زیرا، در اکثر الفاظ مطلقه، بعضی از افراد نسبت به بعض دیگر غلبه وجودی دارند.

در علم اصول ثابت می‌کنند که انصراف نیاز به منشأ دارد؛ و اگر منشأ انصراف كثرة الاستعمال باشد، می‌توانیم بپذیریم که اگر لفظی را صد بار استعمال کردند و از این صد بار، نود و پنج بار در فرد خاصی استعمال شود، در موارد دیگر هم وقتی به صورت مطلق استعمال شود، انصراف به همان فردی دارد که غالباً در آن استعمال شده است. اما اگر كثرة الاستعمال نداشتیم، ولی يك در میان، بعضی از افراد غلبه وجودی دارند یا متعارف در بین مردم هستند، اینجا نمی‌توانیم باب اطلاق را ببندیم. به عنوان مثال، در باب روزه ماه رمضان، آمده است که: «**صَمَ لِلرَّوْیَةِ وَ أَفْطَرَ لِلرَّوْیَةِ**»، یکی از بحث‌هایی که وجود دارد و ما نیز آن را در جزوه رؤیت هلال به صورت مفصل عنوان کرده‌ایم، این است که آیا مراد از رؤیت، فقط دیدن با چشم سر است یا این که رؤیت با دستگاه‌ها و تلسکوپ را نیز شامل می‌شود؟

برخی براساس تعبیر مرحوم نائینی و شیخ که گویا این مطلب مثل يك ضابطه و قانون شده، گفته‌اند: منظور از رؤیت، دیدن با چشم معمولی است؛ اما تحقیق مطلب این است که این حرف وجهی ندارد، رؤیت اطلاق دارد و هر وسیله‌ای که محقق برای رؤیت باشد را شامل می‌شود؛ این بیان شواهد زیادی نیز دارد؛ مثل باب شهادت که اگر کسی از فاصله صد کیلومتری با دستگاهی ببیند که مردی زنی را به قتل رساند، این شخص می‌تواند بیاید در محکمه شهادت بدهد و بگوید من دیدم که این مرد آن زن را کشت، قاضی نیز باید ترتیب اثر بدهد. هم‌چنین موارد دیگر که ما در آن جزوه، شاید بیش از بیست مورد را در فقه تتبع کرده‌ام که فقها با وجود فرد متعارف، به آن فرد متعارف توجهی نکرده و حکم را اختصاص به آن فرد نداده‌اند و آن را بر همان معنای اطلاق حمل کرده‌اند.

اگر در یکجا مقدمات حکمت تمام بود، اطلاق تمام بود، دیگر وجهی ندارد که ما آن را بر مورد متعارف حمل کنیم. متعارف در زمان روایات و در اکثر ازمنه این بوده که حتی بدون عینک هم ماه را می‌دیدند، بنابراین، بگوییم اگر الآن هم کسی با عینک ماه را دید، خلاف متعارف زمان صدور روایات است. و اصلاً یکی از اشکالاتی که این فرمایش مرحوم شیخ و به تبع مرحوم شیخ، بیان مرحوم نائینی دارد، این است که کدام متعارف زمان را شما می‌گویید؟ ممکن فردی از مطلق در يك زمان متعارف بشود و در زمان دیگر غیر متعارف بشود. بنابراین، اشکال ما در این بحث به مرحوم شیخ اعظم انصاری این است که: این که می‌فرمایید اگر قطع در لسان يك دلیلی اخذ شد، از باب حمل بر فرد متعارف باید بگوییم مراد غیر قطاع است؛ از راه انصراف و فرد متعارف نمی‌توانیم وارد شویم، پس باید بگوییم در قطع موضوعی، زمام به دست متکلم است؛ متکلم همان‌طور که قطع را در موضوع اخذ کرده است، هم‌چنین می‌تواند ذکر کند که مراد من خصوص قطاع است یا خصوص غیر قطاع است؛ اگر هیچ کدام از اینها را ذکر نکرد، اگر قرینه‌ای بر یکی از این اطراف اقامه نکرد، اطلاق دارد، هم قطع قطاع را شامل می‌شود و هم غیر قطاع را.

کلام مرحوم آقای خوئی

مشهور اصولیین در اینجا از این راه وارد شده‌اند که چون حجیت قطع ذاتی است و ذاتی قابلیت انفکاک از ذات را ندارد، نمی‌توانیم بگوییم قطع قطاع حجیت ندارد. مرحوم آقای خوئی قدس سره نیز در صفحه 53 از جلد 2 مصباح الاصول همین تعبیر را دارند؛ و می‌فرمایند: چون حجیت قطع ذاتی است، قابلیت جعل و قابلیت نفی را ندارد، لذا قطع هرچند که برای قطاع باشد، حجیت همراه آن است و شارع نمی‌تواند بفرماید قطع قطاع حجیت ندارد.

نقد کلام فوق

نسبت به این بیان، اگر در ذهن شریفان باشد، هنگامی که بحث حجیت قطع را مطرح کردیم، در تحقیقی که داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که تنها چیزی که ذاتی برای قطاع است، طریقیّت و کاشفیت آن است. طریقیّت قابل جعل و نفی از قطع نیست. همچنین گفتیم چیز دیگری برای قطاع نداریم. بنابراین، ما با این بیان نیز موافق نیستیم. عرض کردیم چون در باب قطع، عقل، حکمی جداگانه ندارد؛ و قضیه القطع حجة عقلاً درست نیست؛ عقل نمی‌آید حکمی به نام حجیت برای قطاع جعل کند، بلکه عقل می‌گوید من يك حکم دارم به نام لزوم متابعت المولا؛ عقل حکم می‌کند که متابعت و امتثال لازم و واجب است. هنگامی که با قطع به واقع رسیدید، وقتی به امر مولا قطع پیدا می‌کنید، در حقیقت با قطع، واقع برای شما منکشف می‌شود. وقتی واقع برای شما منکشف شد، اینجا حکم عقل می‌آید که **تجب متابعة المولا**، و رای این حکم، دیگر چیزی نداریم و این نیست که بگوییم عقل حکم می‌کند به حجیت قطع. این مطلب اول که دلالت می‌کرد حجیت ذاتی قطع نیست. اما بر طبق مطلب دوم، باز ما گفتیم حجیت از احکام عقلیه قطع هم نیست.

نتیجه این دو مطلب این می‌شود که ممکن است شارع در یکجا بگوید این قطع را من قبول ندارم. آقایان دو مرتبه به آن مباحث مراجعه کنند و اگر خاطرتان باشد، عرض می‌کردیم اگر به محضر معصوم (ع) تشریف پیدا کنید و آن حضرت نیز بگوید: **هذا واجب**، اینجا می‌گوئید واقع را پیدا کردم، عقل هم می‌گوید اطاعت مولا واجب است و بنابراین، باید این عمل را انجام بدهم. در اینجا دیگر نمی‌گویید مولا برای این قول معصوم جعل حجیت کرده است؛ بلکه شما از قول معصوم، قول الله را پیدا می‌کنید. عقل هم می‌گوید اطاعت خدا واجب است و مطلب تمام می‌شود. البته مباحث را خلط نکنید؛ خبری که می‌خواهد قول معصوم را برای ما نقل کند - خبر واحد - نیاز به جعل حجیت دارد؛ در مانحن فیه نیز همین‌طور است. وقتی قطع به واقع پیدا کردیم، تنها چیزی که بعد از این لازم داریم، حکم العقل بلزوم متابعة المولا است. دیگر نیاز نداریم که شارع بیاورد جعل حجیت بکند؛ اما همین عقل که حکم به لزوم متابعت مولا می‌کند، می‌گوید اگر مولا گفت قطع قطاع برای من ارزش ندارد، حرف مولا نافذ است؛ چون شما می‌خواهید متابعت مولا بکنید. چطور مولا در كثير الشك می‌فرماید کسی که كثير الشك است، شك او كالعدم است و احکام شك در مورد او جاری نمی‌شود، در قطاع (به اصطلاح اصولی) نیز عقل می‌گوید مولا می‌تواند از آن منع بکند و متابعت مولا واجب است. پس، اگر ما قائل شویم که حجیت برای قطع ذاتی است، در يك بن بستی گیر می‌کنیم. نه قطع غیرقطاع و نه قطع قطاع، نمی‌توان به آنها حجیت داد و یا حجیت را از آنها گرفت.

وقتی چیزی ذاتی شد، ذاتی قابل سلب و اعطاء نیست؛ اما اگر گفتیم حجیت ذاتی قطع و از احکام عقلیه نیست، (مانند الظلم قبیح نیست؛ چرا که اگر از احکام عقلیه شد، دیگر قابلیت تخصیص ندارد) می‌توان حجیت را از آن گرفت. تنها چیزی که عقل دارد، لزوم متابعت مولا است؛ لزوم متابعت مولا در همان دایره‌ای که مولا می‌خواهد قرار می‌گیرد؛ بنابراین، اگر مولا در یکجا نفی

اعتبار قطع بکند، باید از آن متابعت کرد و حجیت نخواهد داشت. اما کاری که باید انجام دهیم، این است که آیا مولا اثباتاً نیز قطع قطاع را نفی کرده است یا نه؟ که انشاءالله دنباله این بحث را روز شنبه عرض می‌کنیم که طبق مبنای مشهور، مسأله تناقض بین حکم عقل و حکم شرع مطرح می‌شود، اما بر اساس مبنای ما هیچ تناقضی نیست.